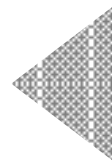


خصوصی سازی و آزادسازی اقتصادی: تجربه لهستان^۱



نویسنده: گرزگورز کولودکو^۲

ترجمه: کامران نیکی اسکویی^۳، سید محمد مهدی احمدی^۴

۱- نام کامل این مقاله به شرح زیر است:

Privatization And Economic Liberalization. The Polish Experience (Paper To Be Presented At The Conference On Privatization In Teheran, Iran. December 2nd, ۲۰۰۶-۱۱-۱۳)

۲- آقای دکتر گرزگورز کولودکو (Grzegorz W. Kolodko) در حال به عنوان استاد محقق و مدیر مالی موسسه تحقیقاتی TIGER (Www.Tiger.Edu.Pl) - تحقیقات اقتصادی تحولات، یکپارچگی و جهانی سازی- در آکادمی کارآفرینی و مدیریت کوزمینسکی (Www.Kozminski.Edu.Pl) در شهر ورشو پایتخت لهستان می باشد. ایشان در طی سالهای ۲۰۰۲-۳ در سمت معاون نخست وزیر و وزیر سابق دارایی لهستان بودند که به عنوان معمار اصلاحات اقتصادی لهستان شهرت یافتند و نقش بسیار مهمی در پیوستن لهستان به اتحادیه اروپا ایفا کرده اند. همچنین ایشان در طی سالهای ۹۷-۱۹۹۴ در سمت معاون نخست وزیر و وزیر دارایی در پیوستن لهستان به OECD یکی از افراد کلیدی به شمار می آمدند. پروفیسور کولودکو استاد کامل دانشگاه، محقق، مشاور سازمانهای بین المللی، سر مقاله نویس و نویسنده چندین مقاله و کتاب می باشد که به زبانهای مختلف ترجمه شده است. از جمله کتابهای ایشان می توان به از شوک تا درمان، اقتصاد سیاسی تحولات پست سوسیالیستی (انتشارات آکسفورد، سال ۲۰۰۰)، راه بسیار دشوار (انتشارات دانشگاه روچستر، سال ۲۰۰۰)، جهانی سازی و صعود دو اقتصادهای در حال گذار (انتشارات دانشگاه روچستر، سال ۲۰۰۲)، (بازارهای نوظهور و جهانی سازی و توسعه (انتشارات آشگیت سال ۲۰۰۳)، جهانی سازی و فشارهای اجتماعی انتشارات علمی نوا (سال ۲۰۰۵)، معجزه لهستان، درسهایی برای بازارهای نوظهور (انتشارات آشگیت سال ۲۰۰۵) و اقتصاد جهانی و تغییرات بزرگ پست کمونیستی (انتشارات علمی نوا ۲۰۰۵) می توان اشاره نمود. این خلاصه ای از فعالیت های پرفیسور کولودکو می باشد. خواننده می تواند با مراجعه به وبگاه اینترنتی (Www.Kolodko.Net) اطلاعات وسیعی در مورد ایشان بدست آورد.

۳- کارشناس ارشد اقتصاد، Kamioskoui@Gmail.Com

۴- کارشناس ارشد اقتصاد

چکیده

گستره این فرضیه که تحولات مابعدسوسیالیستی در کشور لهستان آغاز گریده است بسیار وسیع می‌باشد، ولی این فرضیه فقط در بخشهایی می‌تواند قابل قبول باشد. اگرچه در اصل فرآیندهای مختلفی که در این تغییرات شگرف لهستان مشارکت داشتند، در دهه ۱۹۸۰ حاصل گردید، ولی در این دهه اوضاع و شرایط در بسیاری از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی نیز راکد بوده است. فرضیه رایج دیگر آن است که تحولات مابعدسوسیالیستی در سال ۱۹۸۹ موقعی به راه افتاد که «سوسیالیسم واقعی فروپاشید» و یا به تعبیر دیگران «کمونیسم شکست خورد» که این حرکت ابتدا در لهستان آغاز و سپس از طریق یک عکس‌العمل انعکاسی، تمامی کشورهای منطقه را فراگرفت. هیچ تردیدی وجود ندارد که بعدها در لهستان چالش‌های حاصل این از تحولات عظیم از هر لحاظ نسبت به بقیه کشورها، بهتر اداره گردید. به همین خاطر مطمئناً بعد از گذشت ۱۵ سال از تحولات مابعدسوسیالیست به سمت اداره حکومت به صورت دموکراتیک و شکل‌گیری اقتصاد بازار و جامعه مدنی، درس‌های زیادی می‌تواند وجود داشته باشد که سایر کشورها- مخصوصاً کشورهایی که به بازارهای نوظهور معروف می‌باشند- بتوانند از آن بهره‌گیری نمایند. از اینرو داشتن یک نگاه دقیق به آنچه که انجام گرفته و دلایل انجام آن و آنچه که انجام نگرفته و دلایل انجام ندادن آن، می‌تواند بسیار ارزشمند باشد.

کلید واژه‌ها: نهادها، سیاست اقتصادی، گذر، رشد، توسعه، جهانی‌سازی.

گستره این فرضیه که تحولات^۱ مابعدسوسیالیستی^۲ در کشور لهستان آغاز گریده است، بسیار وسیع می‌باشد. ولی این فرضیه فقط در بخشهایی می‌تواند قابل قبول باشد. اگرچه در اصل فرآیندهای مختلفی که در این تغییرات شگرف لهستان مشارکت داشتند، در دهه ۱۹۸۰ حاصل گردید، ولی در این دهه اوضاع و شرایط در بسیاری از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی نیز راکد بوده است. نسیم این تغییرات در مجارستان و چک‌اسلواکی سابق نیز وزید ولی عملکرد

۱- کلمه Transformation در این متن به مفهوم تغییراتی بود که بعد از سال ۱۹۸۹ در کشورهای پست‌سوسیالیست در نظام اقتصادی و سیاسی این کشورها انجام گرفت که در این متن با اخذ نظر فرهنگستان ادب فارسی معادل "تحولات" ترجمه گردیده است.

۲- Post-Socialist: کلمه پست‌سوسیالیستی در فرهنگستان ادب فارسی ثبت گردیده است و منظور تحولاتی است که بعد از دروان سوسیالیستی در کشورهای بلوک شرق سابق و کشورهایی که به صورت سوسیالیستی اداره می‌شد، انجام گرفته باشد و ترجمه مابعدسوسیالیستی برای آن مناسب تشخیص داده شده است.

لهستان طوری بود که همانند یک پیشگام در این حرکت محسوب می‌شد و بسیاری از این تغییرات برای اولین بار در این کشور اجرا شد، که انجام چنین تغییراتی کار سهل و آسانی نبود. فرضیه رایج دیگر آن است که **تحولات مابعدسوسیالیستی در سال ۱۹۸۹ موقعی به راه افتاد که «سوسیالیسم واقعی فروپاشید» یا به تعبیر دیگران «کمونیسم شکست خورد»** که این حرکت ابتدا در لهستان آغاز و سپس از طریق یک عکس‌العمل انعکاسی تمامی کشورهای منطقه را فراگرفت. سیستم قبلی که برای چندین دهه در این قسمت از اروپا (اروپای مرکزی و شرقی) و قسمت پهناوری از آسیا حاکمیت داشت، آیا به سادگی و بدلیل نداشتن ظرفیت کافی برای انطباق با تغییر شرایط داخلی و خارجی - نه تنها تغییرات اقتصادی، بلکه تغییرات فرهنگی، سیاسی و حتی همچنین تغییرات تکنولوژیکی - **فروپاشید^۱** و یا فراتر از آن **شکست خورد^۲**؟ و اگر شکست خورد، آیا به خودی خود و از طریق نیروهای داخلی بود و یا به دلیل فشارهای خارجی؟ این سؤال جداگانه‌ای است که هنوز به صورت بحث‌انگیزی باقی مانده است. شاید تاریخ بتواند یک پاسخ مبهم را در این مورد برای ما ارائه نماید، با این حال من به صحت این پاسخ تردید دارم. برای سوسیالیسم واقعی که فروپاشید یا شکست خورد، رخ دادن هر کدام از این حالت‌ها نمی‌تواند مانع از وقوع حالت دیگر باشد. یعنی به عبارت دیگر این یک واقعیت پرشس ناپذیر برای ماست که تاریخ در بسیاری از سال‌ها - مانند سال ۱۹۸۹ میلادی - شاهد نقطه عطفی در مسیر حرکت بشری می‌باشد. حتی اگر این حرکت آغاز واقعی برای یک تغییر بزرگ نباشد، ریشه در اصلاحاتی دارد که نشان‌دهنده یک جابجایی عظیم می‌باشد؛ مخصوصاً آن اصلاحاتی که در لهستان، مجارستان و همچنین در یوگسلاوی سابق اجرا شد.

البته این **جابجایی بزرگ مابعدسوسیالیستی** با ترک تلاش‌های اخیری که برای اصلاح سیستم قدیمی می‌پذیرفت، سازگاری زیادی داشت (کولدوکو و ناتی^۳ ۱۹۹۷؛ کورانی^۴ ۲۰۰۱). تلاش برای افزایش رقابت اقتصادی در عرصه بین‌المللی و بخشیدن «صورتی انسانی»^۵ به سوسیالیسم واقعی منتفی گردیده بود. اساس سیستم قدیمی از طریق یک رفتار رادیکال مدبرانه کنار گذاشته

۱- Collapse

۲ - Defeated

۳ - Kolodko Nuti

۴ - Kornai

۵ - Human Face

شده بود. علاوه بر آن، بی حاصل بودن اصلاح سیستمی که اصلاح آن بسیار مشکل بود، باعث شد که تلاش شود سیستم قدیمی را کنار گذاشته و یک سیستم جدید را به جای آن احداث نمایند و این همان موقعی بود که شکل خاصی از اقتصاد بازاری سرمایه‌داری اخذ گردید. همچنین برای کسب اطمینان خاطر بیشتر، سیستم جدید با یک صورت انسانی نیز همراه بود.

این فرآیندی بود که به مدت ۱۷ سال ادامه داشت و در طول این مدت کشورهای مابعدسوسیالیستی فراز و نشیب‌ها و همچنین مشکلات زیاد دیگری را پشت سر نهاده‌اند.

عملکرد چین، به عنوان داستان بزرگترین موفقیت اقتصادی دنیای مدرن می‌باشد و همچنین ویتنام به همراه چین موفقیت‌های زیادی را کسب کرده است (لن، کایی و لی، ۲۰۰۳). به استثنای این دو کشور، در اکثریت غالب ۲۸ کشور اروپای مرکزی و شرقی و بلوک شرق سابق، با بیش از ۴۰۰ میلیون نفر جمعیت ساکن، سطوح مصرف و تولید در سال ۲۰۰۴ میلادی پایین‌تر از ۱۷ سال پیش بود. آمارهای بین‌المللی به صورت آشکار نشان می‌دهد که در اقتصادهای در حال گذار مابعدسوسیالیستی، نسبت جمعیتی که از تأمین اجتماعی برخوردار نمی‌باشند، به صورت قابل توجهی افزایش یافته است (کولدرکو، ۲۰۰۰، استیگز ۲۰۰۲). همچنین مناطق محروم و فقیرنشین گسترش یافته و در برخی از کشورها سطح انتظارات زندگی افت کرده است. اختلاف در سطح درآمدها در همه جا افزایش پیدا نموده، که بعضی وقتها این افزایش در اختلاف درآمدها با سرعت بیشتری، هرچند با درجات مختلف، همراه بوده است. در اکثریت جوامع مناطق بلوک شرق سابق و بالکان، شاخص توسعه انسانی^۱ (HDI) پایین‌تر از برنامه توسعه سازمان ملل^۲ (UNDP) اندازه‌گیری شده که این شاخص در حال حاضر پایین‌تر از زمان شروع تحولات می‌باشد.

تفاوت موقعیت از هر کشوری به کشور دیگر و همچنین در داخل یک کشور از یک منطقه به یک منطقه دیگر، کاملاً یک مسأله قابل درک می‌باشد. حتی در یک کشور به ظاهر همگن مانند لهستان، GDP سرانه در ثروتمندترین مناطق این کشور حدود شش برابر بالاتر از فقیرترین مناطق می‌باشد. ولی در مقیاس جهانی این تفاوت‌ها در کشورهای مابعدسوسیالیستی بسیار زیاد می‌باشد و این ثمره‌ای است که هم از دوران گذشته به ارث رسیده - که اقتصاد با برنامه‌ریزی

^۱ - Human Development Index

^۲ - United Nations Development Program

متمرکز حاکم بوده - و هم از روند طی شده بوسیله تحولات سیستم در این ۱۵ سال سپری شده، حاصل گردیده است. برخی از این کشورها نسبت به بقیه کشورهای دیگر عملکرد بهتری داشته‌اند. از این لحاظ لهستان بی‌گمان در گروه کشورهای موفق جهان قرار می‌گیرد، به طوری که بعضی از مفسران حتی از آن به عنوان «معجزه لهستان» یاد می‌کنند.

با این حال، گذشته از آنکه بپرسیم این معجزه‌ها به کدام کشور تعلق دارند، سؤال کردن درباره اینکه چگونه از لحاظ اقتصادی لهستان یک کشور موفق می‌باشد، پرسش کاملاً مناسبی می‌باشد. پاسخ همه این سؤالات به نحوه اندازه‌گیری موفقیت بستگی دارد. بعد از گذشت ۱۷ سال از این تحولات، GDP سرانه بیشتر از ۵۰ برابر افزایش پیدا کرده است (کولودکو^۱، ۲۰۰۶). این حاکی از یک موفقیت بسیار خوب نیست، زیرا نه تنها در مقایسه با چین، حتی در رویارویی با کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده، یعنی ثروتمندترین کشورها که به طور متوسط در طی این سالها بسیار سریعتر توسعه یافته‌اند، لهستان و بقیه کشورهای مابعدسوسیالیست بسیار عقب‌تر می‌باشند. با این وجود، در این حوزه لهستان موفقیت‌های زیادی نسبت به بقیه کشورهای منطقه-حداقل در حال حاضر-کسب کرده است و این امکان را دارد که (بدون تعارف) از موفقیت واقعی بعد از یک دوره طولانی‌تر از یک دهه و نیم صحبت نماید، ولی قضاوت نهایی تنها از چشم‌انداز نسل‌های آینده قابل رؤیت خواهد بود. در این باره هیچ تردیدی نیست که **لهستان از جنبه‌های زیادی - نه کامل ولی به اندازه کافی - چالش‌های حاصل از تحولات عظیم را بهتر از بقیه کشورها اداره کرده است.** این موضوع شایسته انعکاس و موشکافی زیادی می‌باشد و مقایسه‌های زمانی و مکانی را مطالبه می‌نماید. تا به حال مطالب زیادی در این باره به تحریر درآمده، با وجود آنکه هنوز بسیاری از چیزهای دیگر باقیمانده است که باید آشکار گردند. اما حتی یک تحلیل سراسری از کارنامه لهستان نشان می‌دهد که می‌توان اظهار نمود عملکرد بهتر نماگرهای کلان اقتصادی آن از دو عامل نشأت می‌گیرند:

اولین عامل این است که لهستان کوتاه‌ترین مدت رکود حاصل از تحولات را در بین بقیه کشورها داشت. این رکود فقط به مدت سه سال - از اواسط سال ۱۹۸۹ تا اواسط سال ۱۹۹۲ - به طول انجامید، درحالی‌که اوکراین بزرگترین رکود تحولات را که ۱۰ سال تمام طول کشید، تجربه نمود. این دست آورد چیزی بیش از یک استراتژی دقیق اعمال شده در ابتدای دوران

^۱ - Kolodko

تحولات لهستان نبود، که نتایج آن همانند نتیجه نظریه احمقانه «شوک درمانی» به مثابه اثرات مثبت اصلاحات بازار که قبلاً در دوران سوسیالیسم اجرا گردیده بود، درک نمی‌گردد و این اولین درسی است که از تجربه لهستان از زمان تغییرات شگفت‌انگیز می‌توان گرفت.

درس یک

اصلاحات اقتصادی که انعطاف‌پذیری بازارها را افزایش می‌دهد و حداقل در جهت ایجاد نهادهای ضروری برای عملکرد کارای توسعه اقتصاد بازار مشارکت می‌کنند، همیشه موقعی مفید واقع می‌گردند که یک جابجایی بی‌باکانه و بسیار عمیق متعاقب این اصلاحات صورت پذیرد. حتی اگر به خاطر دلایل مطمئنی - به عنوان مثال ماهیت سیاسی و فرهنگی - این جابجایی‌های بزرگ صورت پذیرد، این اصلاحات حداقل فضای لازم برای تغییر جزء به جزء شرایط را به وجود می‌آورد. در صورتی که این تغییرات جزئی هم با تأخیر در انجام تغییرات نگردد، به طور مشابه می‌تواند باعث به دست آمدن نتایج مطلوب گردد. البته این به این معنی نیست که بگوییم این اصلاحات جزئی به خاطر اینکه بعداً بازشناسایی خواهند شد، حتماً نتیجه‌بخش خواهند بود. در اغلب موارد این اصلاحات جزئی، نتیجه‌بخش نخواهند بود، اما با این حال این حقیقت را که این اصلاحات جزئی اتفاق افتاده‌اند و در فرآیند توسعه بلندمدت مؤثر بوده‌اند، انکار نمود. به کلام سیاسی، یک کسی می‌کارد و یکی دیگر منافع سیاسی را درو می‌کند، ولی آن چیزی که بسیار مهم است منفعت جامعه، اقتصاد و دولت است.

عامل دوم این است که ۱۵ سال گذشته، یک دوره نامتجانس نه فقط از لحاظ پویایی‌های رشد، بلکه همچنین در توزیع نتایج آن (تانزی، چو و گاپتا، ۱۹۹۹) و **نهادسازی** (بانک جهانی، ۲۰۰۲) بوده است که باعث شده است رشد اقتصادی در لهستان سریع‌تر از بقیه کشورها دیگر اتفاق بیفتد. این سالهای مورد بحث می‌تواند به دوره متمایز تقسیم بندی گردد:

۱- ابتدا دوره «شوک بدون درمان» **مابین سالهای ۱۹۹۳-۱۹۸۹م.**، موقعی که سیاست‌های تثبیت بسیار اشتباه همراه با عدم توجه به نهادسازی برای اقتصاد بازار، آزادسازی بسیار سریع و بیش از اندازه تجارت و عدم توجه به عملکردهای محرک رشد دولت باعث گردید که هزینه تحولات از حداقل غیرقابل اجتناب هم بالاتر رود، در حالیکه اثرات آن به طور قابل توجهی به پایین‌تر از آن حد مورد انتظار افول پیدا کرد (که این واقعیت در اسناد رسمی نیز مورد توجه قرار

گرفته است). طرق عملکردی که منجر به نتایج پایین تر از سطح بهینه با هزینه‌های بیش از حد اضافی گردید در انحراف آشکار قوانین اساسی از مصلحت‌گرایی و عقلانیت بود. در نتیجه، درجه رکود تحولات بیش از آن حدی بود که دولت بتواند یک سیاست مناسب را دنبال نماید؛ نرخ بیکاری به بیشترین حد خود رسیده بود؛ نرخ تورم به حدی بالا بود که رسیدن به تورم تک‌رقمی غیر ممکن تلقی می‌شد و کسری بودجه ساختاری شروع به افزایش کرده بود.

۲- دوره «استراتژی برای لهستان»^۱ ما بین سالهای ۱۹۹۷-۱۹۹۴م، زمانی بود که نهادهای اقتصادی به طور اساسی استحکام پیدا کردند - مانند کسب اجازه لهستان برای پیوستن به اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۴ میلادی و عضو شدن در OECD در سال ۱۹۹۶- و مهمتر از همه، اقتصاد در یک مسیر رشد بسیار سریع قرار گرفت که از برکت اتخاذ یک سیاست مناسب از اصلاحات ساختاری و توسعه بود. در طول آن چهار سال، GDP سرانه با نرخ متوسط ۶/۴ درصد در هر سال رشد کرد که دستیابی به رشد تجمعی ۲۸ درصدی در طول ۴ سال که واقعاً در مقایسه با رشد تجمعی ۴۰ درصدی که در تمام ۱۵ سال دوران مابعدسوسیالیستی متحیر کننده بود. افزایش در اختلاف درآمدها که بوسیله ضریب جینی منعکس می‌گردید، متوقف و این ضریب در حدود ۰/۳۳ برای سالهای ۷-۱۹۹۶ میلادی باقی ماند. یک درس که می‌توان از دوران استراتژی برای لهستان آموخت:

درس دو

تنها یک ترکیب مناسب از اتخاذ دو سیاست - یک سیاست تغییر و یک سیاست توسعه‌ای که در راستای تجمع سرمایه و تخصیص کارای آن جهت‌گیری شده‌اند - می‌تواند شرایط لازم برای رشد سریع اقتصادی را مهیا نماید. نفی هر کدام از این مؤلفه‌ها، مانع از به دست آمدن نتایج مطلوب می‌گردد. ماسوای لهستان، نتایج ترکیب این سیاست‌ها به طور فراوان در بسیاری از کشورها قابل ملاحظه می‌باشد که می‌توان به جنبه‌های منفی در روسیه و جنبه‌های مثبت آن در چین اشاره نمود.

۳- دوران افت شدید اقتصادی^۲ ما بین سالهای ۲۰۰۱-۱۹۹۸م. به راستی کلمه کشتار

۱ - Strategy For Poland

۲- Overcooling

اقتصادی^۱ برای این دوران می‌تواند کلمه مناسبی می‌باشد، به طوری که نرخ رشد اقتصادی از رشد بالای ۷ درصد در فصول آخر پیاده‌سازی «استراتژی برای لهستان» به نرخ رشد منفی ۰/۲ درصدی در چهارمین فصل سال ۲۰۰۱ افول پیدا نمود. این رکود حاصل یک رویکرد کوتاه‌فکرانه و تعصبی نسبت به سیاست مالی بود، که اغلب به صورت ابزاری مورد توجه قرار می‌گرفت و به عنوان یک ابزار برای متوقف کردن تورم و کاهش کسری حساب جاری به کار گرفته می‌شد. چنین سیاستهایی نمی‌تواند اثرات مثبتی قابل انتظار را به ارمغان بیاورد، در حالیکه باعث تخریب بخش واقعی اقتصاد بوسیله جلوگیری از رشد اقتصادی و افزایش بیکاری می‌گردد، از این رو درس بعدی عبارت است از:

درس سه

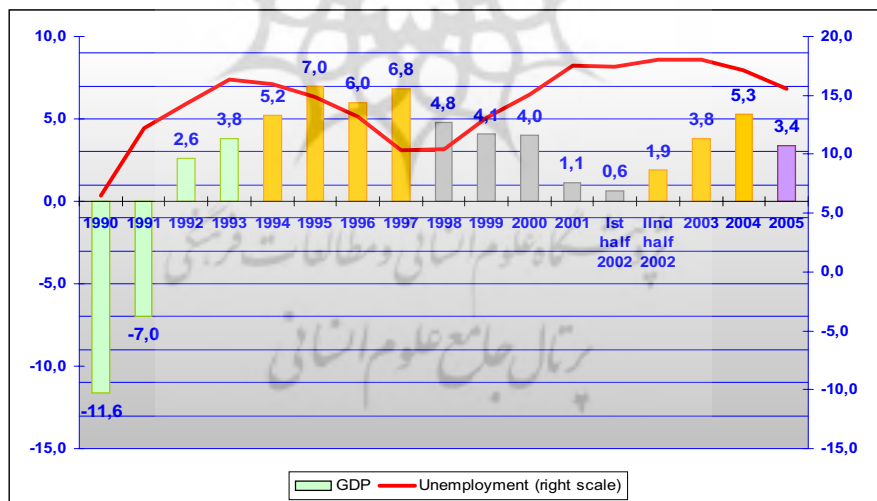
تلفیق ابزارها و اهداف اقتصادی گمراه کننده در سیاست اقتصادی باعث می‌شود که سیاست اقتصادی اثرات نامناسبی بجا بگذارد، هزینه‌های اجتماعی توسعه را افزایش دهد و مقیاس‌های قابل دسترسی را کاهش دهد. این اشتباه تنها متعلق به لهستان نبوده و به دوره زمانی خاصی محدود نمی‌باشد: تغییر در ترکیب اهداف و ابزارهای سیاستی یک پدیده رایج در دنیای مدرن به شمار می‌آید (علی‌الخصوص در سیاست‌های اشتباهی که توسط صندوق بین‌المللی پول، تبیین و توصیه شد و بدتر از آن شیوه‌های گمراه کننده آن دیده می‌شود). ابزارهای سیاستی وقتی بسیار تجلیل می‌یابند، موجب می‌شود که برخی مواقع به عنوان هدف‌های غایی تلقی گردند و موجب پیشروی اقتصاد به سمت رکود می‌گردد؛ همانند لهستان که در دهه ۱۹۹۰م. به این اشتباه مرتکب گردید. اثرات بد این اشتباه، علیرغم بهبود نهادسازی، تلاش برای خصوصی‌سازی و تداوم فرآیند باز کردن درهای اقتصاد صورت پذیرفت.

۴- برگشتن به مسیر توسعه و پیوستن به جامعه اروپا در سال ۲۰۰۴، به عنوان چهارمین دوره می‌باشد که از لحاظ ویژگی‌ها و پویایی‌های تغییر در سیستم و بخش واقعی اقتصاد، متفاوت با دوره قبلی خود می‌باشد. نقش کلیدی در آن دوره توسط دو عاملی که ماهیت برنامه‌ریزی داشت، ایفا می‌گردید: تلاش‌های فکری عمیق برای بازساماندهی در زمینه دارایی‌های عمومی از یک طرف منجر به تطبیق سیستم با ظرفیت‌های دولت و نیازمندی‌های اقتصاد بازاری مدرن گردید و از طرف دیگر به یکپارچه شدن با اتحادیه اروپا منتهی شد. مستند سیاسی اصلی در این زمینه

«برنامه بهبود دارایی‌های عمومی» (PNFR ۲۰۰۳) بود که در آن تجدید سازماندهی گسترده دارایی‌های عمومی و پیوستن به اتحادیه اروپا به عنوان ابزارهای سیاستی تلقی می‌شد. تکلیف اصلی این سیاست‌ها - یعنی بازگشتن به رشد اقتصادی سریع - تحقق یافته بود. نرخ رشد اقتصادی به سرعت از ۰/۵ درصد در اوایل سال ۲۰۰۲ به ۶/۵ درصد در نیمه اول سال ۲۰۰۴ م. افزایش پیدا نمود.

بنابراین مشاهده می‌شود موفقیت تحولات لهستان ما بین سال‌های ۲۰۰۴-۱۹۹۸ م. از ترکیب و آمیزه منحصر به فردی از فراز و نشیب‌ها تشکیل گردیده است (نگاه کنید به نمودار). در این بافت، عملکرد بسیار بد بخش واقعی و مالی در حوالی اواخر دهه ۱۹۹۰، جای تأمل دارد. رونق اقتصادی سال‌های ۷-۱۹۹۴ میلادی (سال‌های استراتژی برای لهستان) ممکن بود ادامه پیدا کند ولی اینطور نگردید. همچنین از یک دیدگاه متفاوت دیگر، بعد از رکود شدید مضر و غیر ضروری در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۸، نامطلوب بودن وضعیت اقتصادی ممکن بود تا امروز ادامه پیدا نماید، ولی چنین اتفاقی هم روی نداد.

نمودار: از دوران شوک بدون درمان تا دوران درمان بدون شوک



۱۹۹۳-۱۹۹۰: شوک بدون درمان

۱۹۹۷-۱۹۹۴: استراتژی برای لهستان

۲۰۰۱-۱۹۹۸: دوران افت شدید اقتصادی

۲۰۰۲-۲۰۰۴: دوران بازسامان دهی دارایی های عمومی

این تغییرات عمیق در پویایی های رشد به چه چیزی بستگی دارد؟ مطمئناً تکانه های خارجی معناداری اتفاق نیفتاده است که بتواند دلیلی برای شتاب زیاد حرکت اقتصادی در سالهای ۱۹۹۴-۲۰۰۱ یا برای افول شدید سالهای ۱۹۹۸-۲۰۰۱ م. به شمار آید. تاثیر بحران های روسیه در سالهای ۱۹۹۸-۲۰۰۱ بر روی اقتصاد لهستان در بسیاری از موارد از شدت کمتری نسبت به آن تبلیغات خارجی که در آن روزها از این بابت متوجه لهستان می شد، برخوردار بود (برخی یاد آوری ها از این طرز فکر هنوز هم ادامه دارد). به طور مشابه هیچ تکانه خارجی بعدی (این بار با ماهیت مثبت) برای پویا کردن اقتصاد هم روی نداد.

در حقیقت، در طی چهار سال ۱۹۹۷-۱۹۹۴، اقتصاد روسیه بسیار فقیرتر از چهار سال بعدی یعنی سالهای ۱۹۹۸-۲۰۰۱ بود و حتی هیچ مقام مسؤلی، حتی یک نفر را مورد مؤاخذه قرار نداد تا توضیح دهد که چرا اوضاع بهتر نگردید. از طرف دیگر، در سالهای ۱۹۹۸-۲۰۰۱، احساس نیاز می شد که بسیاری از مسائلی می شد که در فوق به عنوان **خطاهای سیاست اقتصادی** ذکر گردید، باید توضیح داده شود. این شواهد به نتیجه گیری بعدی ما منتهی می گردد:

درس چهار

هنگامی که تحولات عظیم سیستماتیک - که در آن آزادسازی و باز کردن درهای اقتصاد به همراه یکپارچه شدن با سیستم اقتصاد جهانی با یکدیگر اتفاق می افتد - صورت می پذیرد، نهادسازی، یعنی خلق قوانین جدید بازی برای اقتصاد بازار و ایجاد یک چارچوب حقوقی و سازمانی برای تکمیل آنها، از جمله کارهای بنیادی می باشند. اما تدوین و اجرای سیاست های اقتصادی نیز بسیار حیاتی می باشند. هر نهاد رو به بهبودی نه تنها به خودی خود - حداقل در چشم انداز کوتاه مدت - نمی تواند عملکرد مناسبی داشته باشد، بلکه مستلزم اتخاذ یک سیاست مناسب نیز می باشد. البته بعداً ممکن است بخاطر ماهیت خود همین سیاست و همچنین به خاطر عوامل دیگری مانند دکترین سیاسی و شرایط سیاسی حاکم و مهارت (یا عدم مهارت) مجریان سیاست ها، منجر به اثرگذاری نامطلوب نهاد، در اوضاع اقتصادی گردد. ایجاد نهادها بسیار مهم است، به شرطی که با سیاست مناسبی همراه باشند.

به راستی این حالتی بود که در لهستان هم اتفاق افتاد: علیرغم پیشرفت های نهادی - در ارتباط با

پیوستن به اتحادیه اروپا- سیاست‌های اقتصادی رو به زوال گذاشت. بویژه نقطه ضعف این رویداد، هماهنگی ضعیف بین سیاست پولی و مالی و همین‌طور بین سیاست‌های تجاری و صنعتی بود. این سیاست‌های اقتصادی اشتباه فقط در اواسط سال ۲۰۰۲ امکان برای تغییر را پیدا نمود. جای کمی تعجب است که بعد از تغییرات به زودی اقتصاد دوباره در مسیر رشد سریع قرار گرفت. به هر حال، این اتفاق به مفهوم قرار گرفتن اقتصاد به صورت خود به خود در مسیر رشد نمی‌باشد و بستگی به کیفیت سیاست اقتصادی دارد، که به منزله فضایی است که در آن امکان بروز تهدیدهای جدید نیز وجود دارد.

به سختی می‌توان مثالی از یک اقتصاد موفق ارائه داد که بر اساس پس‌انداز سایر ملت‌ها پایه‌گذاری شده باشد. به صورت خاص فقط در تعداد انگشت‌شماری از کشورها می‌توان مشاهده کرد که سرمایه‌گذاری خارجی - مخصوصاً سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که در دنیای مدرن و اقتصاد جهانی که چرخ‌های اصلی پیشرفت و انتقال تکنولوژی، پیشرفت کیفیت مدیریت، توسعه توانایی‌های بازاریابی و جهت‌دهی صادرات را در اقتصاد به همراه دارد - نقش مهمی در تأمین مالی توسعه اقتصادی ایفا نموده باشد (اما آن هم نه هنوز به صورت قاطع). چنین موردی در ایرلند اتفاق افتاد که آنها به طور مناسب از جریان درآمدی سرمایه‌گذاری‌های ایرلندی‌های یهودی که در ایالات متحده پراکنده بودند، استفاده نمودند. همچنین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نقش مهمی در رشد شتابان اقتصادی در جنوب شرقی چین ایفا نمود. **با این وجود سرمایه‌گذاری‌های خارجی تنها نقش مکمل را در قبال پس‌اندازهای داخلی ایفا می‌نمایند.** این شواهد شاید باعث به وجود آمدن منطقی گردد که می‌توان روی سرمایه‌گذاری‌های خارجی حساب کرد ولی باید از برآورد بسیار خوشبینانه در این زمینه حذر نمود. این درس دیگری است از تجربه لهستان مابعد سوسیالیست که نه تنها برای لهستان بلکه تمامی کشورهایی که به عنوان بازارهای نوظهور معروفند، می‌تواند مفید واقع می‌شود.

درس ۵

منبع اصلی تأمین مالی توسعه در تمام انواع بازارهایی که بیشتر به نام «بازارهای نوظهور»^۱ نامگذاری شده‌اند، جمع‌آوری سرمایه داخلی بوده و می‌باشد. بنابراین تشکیل سرمایه داخلی

نیازمند دادن اولویت و حق تقدم در سیاست‌های کلان اقتصادی به سیستم محرک‌های خرد اقتصادی می‌باشد. به طور اخص چیزی که مهم است، یک طرح مناسب از سیاست مالی - ترکیب سیاست مالی و سیاست پولی - می‌باشد که به صورت معنی داری میل نهایی به پس انداز را تحت تأثیر قرار دهد و متعاقباً تأثیر اساسی روی نرخ کلی تجمع سرمایه، سطح سرمایه‌گذاری و پویایی‌های آن داشته باشد. می‌توان روی کمک‌های دیگران حساب کرد ولی این امر به صورت محدود می‌تواند اتفاق بیفتد. بهترین حالت این است که روی خودمان حساب کنیم.

این درس نباید به مثابه بحثی تفسیر گردد که با جذب هرچه بیشتر سرمایه‌گذاری - یا استفاده مناسب از جهانی شدن و جذب سرمایه از اقتصاد یکپارچه جهانی - مغایرت می‌نماید؛ البته جذب سرمایه‌گذاری خارجی هم نباید با هر قیمتی صورت گیرد. تجربه لهستان (ما بین بقیه کشورها) به عنوان یک ذهنیت مهیج به کار می‌رود که اگر جریان ورود سرمایه خارجی به داخل، به صورت صحیح کنترل نگردد، ممکن است منجر به وابستگی بیش از حد (به خصوص در بخش مالی) به این نوع سرمایه‌گذاری گردد که معمولاً برای تداوم رشد بلندمدت مفید نمی‌باشد. این سطوح بالای وابستگی اغلب به عنوان سرمایه‌داری وابسته منسوب می‌شوند.

لهستان به عنوان یکی از معدود کشورهای جهان می‌باشد که حجم کلانی از سرمایه‌های خارجی را طی یک دوره بسیار سخت اقتصادی دریافت نموده است، که این امر برای موفقیت در تحولات بازار داخلی بسیار مفید بود. لغو نیمی از بدهی‌های خارجی، یک شکل خاصی از چشم‌پوشی در بازپرداخت بدهی‌ها بود که به لهستان تعلق گرفت که در غیر اینصورت به ضرورت خروج سرمایه‌ها به منظور بازپرداخت بدهی‌های خارجی از لهستان منتهی می‌گردید. بهر حال از دیدگاه رویدادهای سیاسی نیمی از بدهی‌های لهستان با توجه به شرایط سختی که مشاهده می‌گردید، لغو گردید. تعداد اندکی از این موارد شبیه همین در جهان اتفاق افتاده است.

هیچ کس نباید امید داشته باشد که تعداد این موارد افزایش پیدا کند. **کشورهای فقیر باید دست از تلاش خود برای لغو سهم بخش قابل جبران از بدهی‌هایشان برندارند** (که ممکن است بعضی وقت‌ها شامل لغو تمام بدهی‌ها باشد). آنها می‌بایستی تلاش خود را تا دست یابی به موفقیت ادامه دهند. تنها کشورهای ثروتمند حریص و کوتاه‌بین از رخ دادن چنین رویدادی ممانعت می‌نمایند. وقتی چنین پیشامدی رخ دهد جریان سرمایه از کشورهای بسیار توسعه‌یافته به کشورهای فقیر افزایش خواهد یافت. به هر حال لغو بدهی‌ها باید با تغییرات ساختاری صحیح، معیارهای ضد فساد کارا و سیاست‌های کلان اقتصادی مناسب ترکیب گردند. بعضی مواقع وقتی

کشوری قادر به تسویه بدهی‌های خارجی خود نباشد، کاهش بدهی‌ها امری اجتناب ناپذیر است. اما این تنها زمانی مفهوم اقتصادی پیدا می‌کند که نتایج سیاست‌های اشتباه اقتصادی (بدهی‌های بیش از اندازه) به همراه عوامل آنها (سیاست اشتباه) از بین بروند.

در دنیای امروزی این تنها کارگران نیستند که همانند هم عمل می‌کنند. سیاستمداران دنیا نیز همانند یکدیگر شده‌اند. بخصوص زمانی که پای سلب مسئولیت از اشتباهاتی که مرتکب شده‌اند پیش می‌آید، به یک شکل عمل می‌کنند و گناه اشتباهات خود را به گردن دیگران می‌اندازند. جالب توجه این است که بعضی وقتها این عمل در سطح ممالک و دولت‌ها نیز اتفاق می‌افتد. به عنوان نمونه چنین موردی حتی در ایالات متحده نیز دیده می‌شود که کسری تجاری خود را با آنکه کسری بودجه ساختاری است ولی - توسط اداره کنندگان دولت - چین و سیاست تثبیت نرخ ارز یوان^۱ که برای سالها به دلار امریکا قفل شده است، مقصر شناخته می‌شود. کمی شگفت‌انگیزتر اینکه، این رویداد حتی در فقیرترین کشورها مانند کشور مالی^۲ نیز اتفاق می‌افتد (البته این بار نه بدون دلیل) و مشکلات پایه‌ای خود را به تجارت تبعض آمیز با طرف‌های قوی تجاری نسبت داده می‌دهند. کشورهای توسعه‌یافته با پرداخت یارانه به کشاورزان خود و در نتیجه ممانعت از افزایش قیمت کتان که یکی از کالاهای اساسی و پراهمیت برای خیلی از کشورهاست، باعث از بین رفتن مزیت رقابتی کشورهای صادرکننده کتان می‌شوند و موجب افزایش شیوع دایره تبهکاری و فقر می‌گردند.

کشورهای مابعدسوسیالیستی در حال گذار که لهستان نیز جز آنها می‌باشد، از این حیث متفاوت نمی‌باشند. **انداختن تقصیر کار به گردن دیگران در زمان حال که پیوندهای تکنولوژیکی، تجاری و مالی بین اقتصاد کشورهای مختلف قوی‌تر از هر زمان دیگر می‌باشد، سهل‌تر و آسانتر از قبل گردیده است.** بنابراین راندن مسئولیت اشتباهات و بی‌کفایتی خود به سمت «تأثیرات و انگیزه‌های خارجی» بسیار ساده‌تر است. در لهستان موقع بروز عواقب سیاست‌های اشتباه و مضر بعد از سال ۱۹۹۸، این نوع عملکرد بسیار رواج پیدا کرده بود که باعث شد اقتصاد به افت شدید دچار گردد. علل این سیاست‌های اشتباه بوسیله پیش‌کشیدن بحران‌های روسیه توجیه می‌گردید، در حالی که این بحران‌ها، لهستان را به خاطر اهمیت ناچیز تجارت این کشور با

۱- Yuan

۲- Mali

روسیه در کمترین حد متأثر ساخته بود. بعدها، علت بروز مشکلات مختلف را، که نبود این مشکلات امری غیر ممکن می‌باشد، پیوستن به اتحادیه اروپا می‌دانستند در حالیکه به طور آشکار اتحادیه اروپا به کشورهای تازه عضو شده در قبال آن چیزی که دریافت کرده بود، منافع بیشتری را برای این کشورها به ارمغان آورده بود. البته این به مفهوم نادیده گرفتن این حقیقت نمی‌باشد که در فرآیند یکپارچه شدن، کشورهای الحاق شده مابعدسوسیالیست توانسته بودند با هزینه‌ای پایین‌تر، منافی زیادی را به دست بیاورند، اما افسوس که در گرفتن این منافع هنگام مذاکرات فرصت‌های زیادی را از دست دادند. حال درسی وجود دارد که می‌تواند بوسیله کشورهایمانند بلغارستان، کرواسی، مقدونیه، رومانی و همچنین ترکیه که متقاضی ورود به اتحادیه اروپا می‌باشند، یاد گرفته و بکار برده شود.

نتیجه‌گیری کلی از مباحث بالا به صورت زیر می‌باشد: جهانی شدن که به صورت واقعی یک پدیده اجتناب‌ناپذیر می‌باشد، فرصت‌ها و شانس‌های جدید و زیاد و اما در عین حال ریسک‌ها و تهدیدهای زیادی را برای اقتصاد کشورها به همراه دارد (کولودکو ۲۰۰۲). این فرصت‌ها و تهدیدها با هم اتفاق می‌افتد، ولی «با هم بودن» به معنی یک به یک بودن نسبت آنها نیست. منافع اضافی به دست آمده از جهانی شدن ممکن است از هزینه‌های آن بیشتر باشد. اما متأسفانه برعکس این حالت هم ممکن است رخ دهد. نکته اصلی، استفاده مناسب از این روابط متقابل در استراتژی ملی توسعه اقتصادی-اجتماعی می‌باشد و این درس دیگری برای یادگیری تمام اقتصادهای نوظهور^۱ و درهای اقتصاد را برای تعاملات خارجی به صورت وسیع باز نگه داشته‌اند.

درس شش

جهانی‌سازی فرصت‌های توسعه اضافی را ایجاد می‌کند و فرصت‌های توسعه اضافی تهدیدی برای همه می‌باشند (استیگلیتز، ۲۰۰۲). بنابراین هنر سیاست‌سازی، ایجاد سازگاری در اداره مناسب و حل مسائل غامضی است که تحت تاثیر پیامدهای جدید اتفاق می‌افتد. قانون حداقل-حداکثر^۲ باید به صورت زیر باشد: تهدیدها را به حداقل و فرصت‌ها را به حداکثر برساند یا به صورت دقیق‌تر، هزینه‌های اجتناب‌ناپذیر شرکت در بازی اقتصاد جهانی را کاهش و منافع حاصل

۱- Emerging Economies

۲- Mini-Max Rule

از آن را افزایش دهد.

شواهد تجربی لهستان در این زمینه می‌تواند بسیار گویا باشد: کاهش بدهی‌های خارجی تا حد نصف؛ جابجایی ساختاری در توزیع جغرافیایی تجارت خارجی به سمت توسعه‌یافته‌ترین اقتصادهای جهان؛ جذب منابع سرمایه‌گذاری‌های آزاد (که به طور بالقوه قابل توزیع در لهستان می‌باشد) و تکنولوژی‌های مدرن (و همچنین قابل جذب)؛ سرازیر شدن جریان قابل ملاحظه از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی که منجر به تحولات مطلوب خرد اقتصادی و ترقی در رقابت بین‌المللی سرمایه می‌گردد؛ و نهایتاً عضو شدن در اتحادیه اروپا. اینها تنها مهم‌ترین منافع هستند که لهستان از آنها بهره گرفته است و از طرف دیگر، **قیمت گزافی که لهستان بابت هجوم سرمایه‌های مخاطره‌آمیزی که بواسطه گشودن درها وارد اقتصاد این کشور شد، پرداخته و هنوز هزینه‌های اضافی دیگری را نیز باید پرداخت نماید.** واقعاً هزینه بسیار بالایی داشت و این شرایط خیلی بد بود. اما گناهکار جهانی سازی یا سرمایه (که این سرمایه‌ها ماهیتاً حریص بوده و بوسیله تعریف مخاطره‌آمیز نامیده می‌شود) نبود، بلکه **سیاست اشتباه بانک مرکزی لهستان (NBP)** بود که با مدیریت بسیار اشتباه نرخ بهره داخلی، باعث ایجاد ناهمسانی با نرخ بهره بین‌المللی گردید که منجر به دعوت از سرمایه‌های مخاطره‌آمیز و بروزی‌نظمی زیاد در سیستم اقتصادی لهستان گردید. این جریان مستلزم از دست دادن منافع به میزان میلیون‌ها دلار بود که دوری از آن کاملاً امکان‌پذیر بود. در صورتی که نخواهیم از چین و هند کلامی به میان آوریم، کشورهای زیاد دیگری نیز وجود دارد که به راههای گوناگون این قضیه را حل کردند که در این خصوص می‌توان از شیلی و مالزی نام برد. **بنابراین تجربه لهستان نه تنها روند درست و مناسب یک عملکرد، بلکه مسایل زیادی برای هدایت و روشن کردن دیگر کشورها را نیز نشان می‌دهد.** این بهترین روش برای دوری گزیدن از اشتباهاتی است که قبلاً کسی در مکان و زمان دیگری مرتکب آنان شده است. برای مثال، به اشتباهات لهستان در ابتدا و سپس دوباره در انتهای دهه ۱۹۹۰م. می‌توان اشاره نمود. همچنین تحولات با اهمیت و مهم در لهستان در اواخر قرن بیستم، درسهایی را از خط مرزی بین سیاست و اقتصاد به ما یاد داد. این یک برنامه آموزشی اجباری برای همگان می‌باشد که هر کس باید راه حل سخت روابط پیچیده‌ای را که در بالا توضیح داده شد را یاد بگیرد. حتی در برخی موارد آزمون تجربه دیگران نیز نابخردانه نمی‌باشد. لهستانی‌ها نیز درسهای زیادی از تحلیل «موردهای جالب توجه» دیگر (هرچند ممکن است هیچ کدام از آنها به اندازه مورد لهستان جالب نباشد، لهستان

جذاب‌ترین این موارد بود) آموختند و ولی با این حال بعضی از افرادی که در تصدی‌گری دولتی بودند، می‌توانستند در جایگاه خودشان بهتر از این عمل نمایند. علی‌الخصوص، هر کدام از این چهار مرحله از تحولات لهستان که در بالا شمرده شد، نشان می‌دهد که به منظور دستیابی به موفقیت اقتصادی، ترکیب کردن یک رویکرد تکنوکراتیک با یک رویکرد اجتماعی بسیار ضروری می‌باشد.

سیاستگذاری اقتصادی به تبحر بالایی احتیاج دارد. موقعی که «همه چیز به همدیگر بستگی دارد» بیان وابستگی و ارتباط واقعی بین رویدادها امری بسیار مشکل می‌باشد. یک سیاستگذار باید این وابستگی را درک نماید و سپس از دانش گسترده و حرفه‌ای و توانایی‌های کارشناسی و فنی خود برای مدیریت این منابع عظیم و سرمایه‌های جاری استفاده نماید.

اما این کافی نیست. یک نظام اقتصادی فقط با منابع مادی و جریان‌های مالی در ارتباط نمی‌باشد؛ بلکه - واقعاً و اساساً - به سرمایه‌های اجتماعی، مردم و روابطی که آنها را به صورت واحد در می‌آورد (یا شاید تقسیم می‌نماید) نیز مربوط می‌گردد. بنابراین فعالیت سیاسی در زمینه اقتصادی به صورت اجتناب ناپذیری مستلزم درگیری محیط روابط اجتماعی، بویژه آن روابطی که از طریق تعامل اقتصادی بر می‌خیزند، می‌باشد. در سیاستگذاری اقتصادی صرفاً بر حق بودن در صحنه کارشناسی و فنی کافی نمی‌باشد، بلکه باید در عرصه روابط اجتماعی نیز صاحب حق بود (سن، ۲۰۰۰). یعنی گروه‌های عمده اجتماعی باید یک درک عمومی از مقاصد دولت‌ها که پشت سر سیاست‌های مالی، صنعتی، تجاری، منطقه‌ای یا سرمایه‌گذاری دارند، داشته باشند. علاوه بر این، حتی اگر این گروه‌ها به صورت فعال معیارهایی را که قصد داشتند در برنامه‌های دولت به اجرا گذارند را مورد حمایت قرار ندهند، حداقل بازهم رضایت انفعالی خود را در این باره نشان دهند. در غیر این صورت، در مواردی که حق با سیاستگذاران - همچون تکنوکرات‌ها - می‌باشد، ممکن است جامعه هم در عین حال در رد نظرات آنها به صاحب حق باشد. به عنوان مثال، موقعی که می‌خواهند دایره معافیت مالیاتی را کاهش و یا سیستم انتقالات اجتماعی را تغییر دهند. در حالتی که هر دو طرف صاحب حق می‌باشند، مسأله به جریانی بحث‌انگیز تبدیل می‌شود و وقتی هر دو طرف به صورت سرسختانه در حفظ حقوق خود مقاومت نمایند، یک برخورد سیاسی و اجتماعی باز را به دنبال خود می‌آورد.

درس هفت

سیاست اقتصادی به صورت همزمان یک تلاش تکنوکراتیک و اجتماعی می‌باشد. نادیده گرفتن هر یک از این جنبه‌ها، به صورت خودکار اثرگذاری سیاست را کاهش می‌دهد. اینکه صرفاً طیف باریکی از متخصصین بدانند که چه کاری انجام می‌دهند، کافی نیست. این دانش باید در بین طیف وسیعی از اقشار جامعه توزیع گردد، هرچند که بعدها ممکن است به یک دانش دیگر تبدیل گردد. بنابراین بهترین نتایج در سیاست اقتصادی بوسیله یک ترکیب مناسب از مهندسی مالی و اجتماعی، دولتمداری تکنوکراتیک اقتصاد کلان، پراگماتیسم حرفه‌ای و حساسیت اجتماعی فراهم می‌گردد.

در ۱۵ سال گذشته تحولات بازار لهستان و پستی و بلندی‌های متناوب آن به صورت آشکار نشان می‌دهد که سیاست اقتصادی، موقعی در بهترین حالت عمل می‌کند که دو رویکرد ذکر شده در بالا به صورت سازگار با یکدیگر ترکیب شده باشند. هر نقص و کمبودی در این رابطه، کارایی سیاست اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این کارایی چگونه اندازه‌گیری می‌گردد؟ جواب از یکی از درسهای نشأت می‌گیرد که به ما یاد می‌دهد ابزارها و هدفها را مغشوش نکنیم: اندازه مناسب، یک ترکیب نامتغیر از پویایی‌های اجتماعی و اقتصادی می‌باشد که یک حرکت موزون از رشد مالی، اقتصادی، اجتماعی و اکولوژیکی پایدار است. در آن موقع هر وقت ما مطمئن شدیم که تکالیفمان را به صورت کامل انجام داده‌ایم، رشد اقتصادی سریع‌تر هم خواهد بود و برعکس. به طور آشکار کشوری که ادعا داشت بیشترین که استفاده را از این تجربیات کسب کرده است، لهستانی‌ها بودند؛ هرچند که متأسفانه، نه تمام لهستانی‌ها. با این همه، افراد جاهل - چه در عرصه سیاست و چه در عرصه مکاتب - هرگز کم نمی‌باشند. در حالیکه تحولات لهستان واقعاً به صورت موفقیت‌آمیز صورت پذیرفت، ولی مطمئناً چیزی شبیه معجزه نبود. هیچ‌جا معجزه‌ای وجود ندارد، حتی برای لهستان.

منابع

- Baka, Władysław (2004), *Economic Ideas of the „Round Table” After Fifteen Years. Lessons for the Future*, No. 54 (May), Transformation, Integration and Globalization Economic Research at the Leon Kozminski Academy of

Entrepreneurship and Management, Warsaw
(www.tiger.edu.pl).

- Kolodko, Grzegorz W. (2000a), *From Shock to Therapy. Political Economy of Postsocialist Transformation*, Oxford University Press, Oxford-New York.
- _____ (2000b), *Post-Communist Transition. The Thorny Road*, University of Rochester Press, Rochester, NY, USA, and Woodbridge, Suffolk, UK.
- _____ (2002), *Globalization and Catching-up in Transition Economies*, University of Rochester Press, Rochester, NY, USA, and Woodbridge, Suffolk, UK.
- _____ (2006), *The World Economy and Great Post-Communist Change*, Nova Science Publisher, New York.
- Kolodko, Grzegorz W. and D. Mario Nuti (1997), *The Polish Alternative. Old Myths, Hard Facts and New Strategies in the Successful Transformation of the Polish Economy*, Research for Action, 33, The United Nations University World Institute for Development Economics Research (WIDER) Helsinki.
(www.tiger.edu.pl/kolodko/working/wider/wider_1997.pdf).
- Kornai, Janos (2001), *The Role of the State in a Post-socialist Economy*, Distinguished Lectures Series, No. 6, Leon Kozminski Academy of Entrepreneurship and Management, Warsaw
(www.tiger.edu.pl/publikacje/dist/kornai.pdf).
- Lin, Justyn Yifu, Fang Cai and Zhou Li (2003), *The China Miracle. Development Strategy and Economic Reform*, The Chinese University Press, Hong Kong.
- North, Douglass C. (1997), *The Contribution of the New Institutional Economics to an Understanding of the Transition Problem*, WIDER Annual Lectures, 1 (March), The United Nations University World Institute for Development Economics Research (WIDER), Helsinki (www.wider.unu.edu/publications/publications.htm).
- _____ (2002), *Understanding Economic Change and Economic Growth*, Distinguished Lectures Series, No. 7,

Leon Kozminski Academy of Entrepreneurship and Management, Warsaw

- (www.tiger.edu.pl/publikacje/dist/nortg.pdf).
- PNFR (2003), *Public Finance Recovery Program*, Rada Ministrów, Warszawa, June 3 (www.tiger.edu.pl/english/aktualnosci/Program_en.pdf).
- Sen, Amartya (2000), *Development as Freedom*, Alfred A. Knopf, New York.
- Stiglitz, Joseph E. (1998). *More Instruments and Broader Goals: Moving towards the Post-Washington Consensus*, WIDER Annual Lectures, 2 (January), The United Nations University World Institute for Development Economics Research (WIDER), Helsinki
- (www.wider.unu.edu/events/annuell1998.pdf).
- _____ (2002), *Globalization and Its Discontents*, W. W. Norton & Company, New York – London.
- Tanzi, Vito, Ke-young Chu and Sanjeev Gupta (ed.) (1999), *Economic Policy and Equity*, International Monetary Fund, Washington, DC.
- World Bank (2002), *Building Institutions for Markets*. World Development Report 2002, World Bank, Washington, DC.